

کفتگو با مرضیه سلطانی دانشجوی دکترای زبان انگلیسی که به طور رایگان به خانواده شهیدای مدافع حرم زبان آموزش می دهد

زبان جهانی جهاد

سید محمد رضا هاشمی - می گوید از بچگی همراه با پدر و مادر هر روز یک مسیر طولانی را از بولوار وکیل آباد تا گلشهر سه نفری با ماشین پدر می آمدیم. آن روزها گلشهر هنوز به صورت یک منطقه شهری عرض اندام نکرده بود و ما برای رسیدن به کارگاه انبیا پی پی پدر، کوچه باغ های آخر سی متری طلاب و اول گلشهر را رد می کردیم تا به مغازه پدر برسیم. برای انجام مصاحبه این هفته به خیابان آوینی ۱۷ و خیابان گلریز ۱۹ رفتیم تا پای صحبت خانم دکتر سلطانی بنشینیم. هر چند خودش می گوید هنوز دانشجوی دکترای زبان انگلیسی است، اما نیت پاک او برای آموزش زبان به ویژه برای خانواده شهیدای مدافع حرم من را در به کار بردن این واژه خودمختار می کند.

زبان انگلیسی مشغولم، دانشجوی دوره دکترای زبان انگلیسی هستم. زبان آموزی بسیار فراتر از آموزش سطحی زبان است. وقتی که ما از آموزش زبان سخن می گوئیم باید به موضوعات فرهنگی آن هم توجه کنیم. مادر کنار اینکه یک زبان خارجی را به بچه ها آموزش می دهیم، باید تلاش کنیم تا فراتر از آموزش زبان پیش برویم و فرهنگ واقعی کشورها را هم به زبان آموزان آموزش دهیم تا آن ها دچار استحاله فرهنگی نشوند. سال ها قبل زمانی که در رضا شهر مشهد استاد زبان بودم، یکی از زبان آموزان از من سؤال کرد که خانم شما نماز می خوانید، من به او گفتم، بله. بعد توضیح دادم که این نگاه اشتباه است که ما فکر کنیم کسی که زبان انگلیسی می خواند، یا نماز و روزه رابطه خوبی ندارد، گذشت تا اینکه روز معلم همان زبان آموز برای من یک سجاده آورد و به من گفت که از این به بعد نماز بخوانید!.

نیم دلار برای کودکان فلسطینی
من ۱۰ سال قبل به سوریه رفتم. در نزدیکی حرم حضرت رقیه (س) چند نفر فلسطینی شال گردن هایی را می فروختند که نیم دلار از قیمت فروش را به بچه های فلسطینی کمک می کردند. منطقه ای که حرم حضرت رقیه (س) در آن قرار داشت، نزدیک به یک مکان توریستی بود. چند جوان آمریکایی آمدند و مشغول عکاسی با شال گردن ها شدند. من به آن ها گفتم که از این شال گردن ها بخريد، قیمتی ندارند، شما با پرداخت یک دلار، هم نیم دلار به یک کودک فلسطینی کمک می کنید و هم یک شال گردن می خرید. یکی از آن ها گفت من فوتبال دوست ندارم. هر چه که من به او گفتم این موضوع ربطی به فوتبال ندارد، او باز هم حرف خود را زد. در واقع همان ضرب المثل معروف است که می گوید: «شاید شما بتوانید کسی را که به خواب رفته بیدار کنید، اما فردی که خود را به خواب زده است، نمی توانید بیدار کنید.»

آموزشگاه زبان دلتا یادگار کشف پدر
مرضیه سلطانی میرزایی هستم. فرزند حاج آقا نصر... سلطان میرزایی، پدرم به تشویق یکی از دوستانش می آید گلشهر زمین می خورد و بنش خیابان گلریز ۱۹ که آن روزها دور و اطرافش پر از زمین خالی بوده و اسمش به گل زمین نبوده است، کارگاه انبیا پی پی را تأسیس می کند. به خاطر اینکه در کنار پدر و مادرم باشم، من را در یکی از دبستان های گلشهر ثبت نام کردند و هر وقت دلتنگ آن ها می شدم، یاد پدر و مادرم می افتادم که چند خانه آن طرف تر در یک مغازه، مشغول خدمت به خلق خدا هستند. خانم سلطانی از خاطرات روزهای بچگی اش برای من می گوید و گلشهر چند سال پیش را خوب به یاد دارد. وقتی وارد آموزشگاه زبان دلتا شدم، دیوارهای آبی سمت چپ نشان می داد، اینجا یک مدیریت درست و درمان دارد. بعد به سمت دفتر هدایت شدم. موقت های راه راه قهوه ای، دیوارهایی که تازه رنگ خورده اند، گلدان های روی میز که حتی یک گرده کوچک خاک روی آن ها نشسته، همه و همه نشان از اثبات ادعای من دارند. هنوز مصاحبه آغاز نشده، چشمم به جمله ای که روی در همه کلاس ها نصب شده می افتد: may I come in? و به یاد همه کلاس زبان های نافر جامی می افتم که در زمان دانشجویی تجربه کرده بودم. آن روزها یادگیری همین جمله ساده که برای اجازه گرفتن برای ورود به کلاس از آن استفاده می شد، برای من سخت و غیر ممکن بود.

آموزش زبان باید همراه با آموزش فرهنگی درست باشد
من از کودکی کلاس زبان انگلیسی می رفتم و زمانی که در دوره کارشناسی به کلاس های دانشگاه رفتم، از معدود دانشجویانی بودم که همراه با دوتا از بچه های دیگر توانایی صحبت به زبان انگلیسی را داشتیم. این روزها هم در کنار اینکه به تدریس



من از کودکی کلاس زبان انگلیسی می رفتم و زمانی که در دوره کارشناسی به کلاس های دانشگاه رفتم، از معدود دانشجویانی بودم که همراه با دوتا از بچه های دیگر توانایی صحبت به زبان انگلیسی را داشتیم